

نقد

اقتصاد سیاسی

مکتب اونو: کژتابی در فهم مارکس،

رونویسی از منطق هگل

معرفی و نقد مکتب اونو

حسن آزاد



آبان‌ماه ۱۳۹۵

پژوهش و کنکاش در گستره‌ی روش‌شناسی و ساختار سرمایه‌ی مارکس، از موضوع‌های جذاب و در همان حال مناقشه‌انگیز در بین موافقان و مخالفان اندیشه‌ی مارکس از یک سو، و در میان مارکسیست‌ها از سوی دیگر بوده است. این کوشش‌ها به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، به‌طور عمده به تکوین سه جریان مستقل نظری انجامیده است که عبارت اند از: الف - مکتب اونو در ژاپن، ب - خوانش‌های نو از مارکس در آلمان غربی، و ج - دیالکتیک نو (یا دیالکتیک نظام‌مند) در کشورهای انگلیسی‌زبان. (۱)

مقدمه‌ی نوشتار حاضر به شکل‌گیری، گسترش، و شباهت‌ها و تفاوت‌های این سه جریان فکری اختصاص دارد. آن‌گاه به خاستگاه مکتب اونو در بستر تاریخی مارکسیسم در ژاپن، و سرانجام به ویژگی‌های خوانش این نحله‌ی فکری و نقد آن می‌پردازد. مسئله‌ی مرکزی در جستار حاضر معرفی و نقد مکتب اونو است. بررسی دو جریان دیگر اما مجال دیگری می‌طلبد که در آینده در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. اکنون به معرفی مختصری از این سه جریان و نسبت آن‌ها با یک‌دیگر می‌پردازیم.

الف - مکتب اونو در ژاپن

ورود اندیشه‌ی مارکسیستی به ژاپن به زمانی پیش از جنگ جهانی اول برمی‌گردد. با وجود نفوذ فراوان گرایش استالینیستی، حضور گرایش‌های دیگر و جدل و درگیری بین آن‌ها مانع تجر مارکسیسم ژاپنی می‌شد و به آن تنوع و پویایی خاصی می‌بخشید. این بحث‌ها به‌طور عمده حول «نظریه‌ی ارزش»، «خصلت سرمایه‌داری در ژاپن» و «روش مارکس در کتاب سرمایه» با حرارت تا دوره‌ی سرکوب ۱۹۳۶-۳۸ دنبال می‌شد. کوتاه زمانی پس از جنگ جهانی دوم، کوزو اونو اولین اثر خود تحت عنوان «نظریه‌ی ارزش را در سال ۱۹۴۷ به چاپ رساند، و به دنبال آن در سال ۱۹۵۲ با انتشار اصول اقتصاد سیاسی در مدت کوتاهی شهرت فراوانی به‌دست آورد. این امر موجب شد که هواداری از نظرات رسمی و استالینیستی در ژاپن بسیار کاهش یابد، و طی دو دهه، یعنی از اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، نظرات اونو به جریان مسلط در اقتصاد مارکسیستی در ژاپن تبدیل شود.

دوتن از شاگردان اونو، یعنی ماکوتو ایتو (Makoto Itoh) و توماس سکین (Thomas T. sekine) در انتشار آرای این نحله‌ی فکری در کشورهای انگلیسی زبان نقش مؤثری ایفا کردند. ایتو چندین کتاب و مقاله به زبان انگلیسی منتشر کرد، (۲) و سکین با ترجمه‌ی اصول اقتصاد سیاسی اثر اونو به زبان انگلیسی در سال ۱۹۸۰ و سپس نگارش و انتشار دیالکتیک سرمایه در سال ۱۹۸۴ و طرحی از دیالکتیک سرمایه در سال ۱۹۹۷، در شکل‌گیری جریانی از هواداران اندیشه‌ی اونو در کانادا سهم به‌سزایی ایفا نمود که رابرت آلبریتون (Robert Allbriton) و جان بل (John Bell) از برجسته‌ترین چهره‌های آن به‌شمار می‌روند.

ب - خوانش‌های نو از مارکس (Die Neue Marx-Lektüre) در آلمان غربی

این گرایش برخلاف مارکسیسم سنتی و مارکسیسم غربی، هدف اصلی خود را بررسی آثار اقتصادی مارکس، به‌ویژه کتاب سرمایه و بازسازی نقد اقتصاد سیاسی، و هم‌چنین رمزگشایی و نقد اشکال اجتماعی سرمایه‌داری از رهگذر بازنمایی منطقی و نظام‌مند مقوله‌های آن قرار داد.

هرچند سخنرانی هانس گئورگ باکهاوس (Hans-Gerorg Backhaus) در سال ۱۹۶۵ درباره‌ی دیالکتیک شکل ارزش را می‌توان نقطه‌ی آغازین این گرایش به‌شمار آورد، ولی سمپوزیوم صدمین سال انتشار جلد اول سرمایه در سال ۱۹۶۷ در فرانکفورت به‌ویژه مشارکت رومن روسدلسکی (Roman Rosdolsky) و آلفرد اشمیت (Alferd Schmidt) در طرح پرسش‌ها و برنامه‌ی تحقیق در جهت بازسازی اقتصاد سیاسی نقش عمده‌ای در شکل‌گیری این گرایش ایفا کرد. این پرسش‌ها و برنامه‌ی تحقیقی اساساً گرد محورهای زیر متمرکز بودند: تعیین‌کنندگی شکل اجتماعی به‌عنوان موضوع بررسی کتاب سرمایه، بازنمایی دیالکتیکی شکل ارزش و انطباق حرکت از مجرد به مشخص با گذار از سرمایه به‌طور عام به سرمایه‌های متعدد در سه جلد کتاب سرمایه.

البته افراد و جریان‌های دیگری نیز الهام‌بخش تدوین‌کنندگان این گرایش فکری بوده‌اند نظیر ایزاک ایلیچ روبین (Isaak Iljitsch Rubin) که بر تمایز شکل و محتوای ارزش، و نقد انگلس به دلیل طرح نظریه‌ی تولید کالایی ساده تأکید داشت؛ لوئی آلتوسر (Louis Althusser) که وحدت تاریخی و منطقی را به‌عنوان رویکردی تجربه‌گرایانه نفی می‌کرد؛ و بالاخره آلفرد اشمیت (Alfred Schmidt) که در سمپوزیوم ۱۹۶۷ در فرانکفورت به‌روشنی به خصلت منطقی - نظام‌مند شیوه‌ی بازنمایی مارکس اشاره می‌کند. در تاریخ این گرایش نظری می‌توان به دو دوره و یا به عبارتی به دو نسل متفاوت اشاره کرد که هر یک از آن‌ها با چهره‌ها و آثار برجسته‌ای مشخص می‌شود:

نسل اول: هانس گئورگ باکهاوس و هلموت رایشلت (Helmut Reichelt) دو تن از چهره‌های شاخص نسل اول و از پایه‌گذاران این جریان فکری محسوب می‌شوند. باکهاوس مدارکی برای بازسازی نظریه‌ی ارزش مارکس را در سال ۱۹۸۷، و اثر مهم خود با نام دیالکتیک شکل ارزش را در سال ۱۹۹۷ به چاپ رساند که در واقع گردآوری از نوشته‌های قبلی او بود؛ و رایشلت درباره‌ی ساختار منطقی مفهوم سرمایه نزد مارکس را در سال ۱۹۷۳، و پس از آن خوانش‌های نو از مارکس را در سال ۲۰۰۸ منتشر کرد.

نسل دوم: هلموت برنتل (Helmut Brentel) با انتشار شکل اجتماعی و شیء اقتصادی در سال ۱۹۸۹، دیتر ولف (Dieter Wolf) با انتشار کالا و پول در سال ۱۹۸۵، و مایکل هاینریش (Michael Heinrich) با اثری تحت عنوان دانش ارزش در سال ۱۹۹۹، و صاحب‌نظران متعدد دیگر در تدوین و تکامل این بحث‌ها کوشیده‌اند.

در سال‌های ۱۹۷۳-۷۵ در آلمان غربی برخی از پیروان خوانش‌های نو از مارکس مانند زیبیله فون فلاتوو (Sybille von Flatow) و فریرک هویسکن (Freerk Huisken) تلاش می‌کردند که شکل عام نظام حقوقی و دولت سرمایه‌داری را از شکل ارزش استنتاج کنند، در مقابل کسان دیگری شرایط عام

بازتولید سرمایه‌داری یا تضاد کار و سرمایه را مبنای استنتاج شکل عام دولت سرمایه‌داری قرار می‌دادند. این بحث‌ها اصطلاحاً به نظریه‌ی استنتاج دولت (Staatsableitungs theorie) معروف شد. این بحث‌ها را می‌توان به طور پیوسته تا سال‌های اخیر دنبال کرد.

نظرات خوانش‌های نو از مارکس انعکاس چشمگیری در کشورهای انگلیسی زبان نداشته است. در این جا به مواردی اشاره می‌کنم که می‌توان ردّ پای این نحله‌ی فکری را در آلمان و خارج از آن چه به صورت پروژه‌های همکاری یا به شکل انتشار چندین کتاب و مجله مشاهده کرد:

یک) انتشار مقاله‌ی هانس گئورگ باکهاوس تحت عنوان **دیالکتیک شکل ارزش** در نخستین شماره‌ی نشریه Thesis Eleven در سال 1980.

دو) شکل‌گیری پروژه‌ی کنستانس - سیدنی (۱۹۷۶-۸۴)، یک برنامه‌ی همکاری نظری بین فولکبرت روت (Volkbert M. Roth) و لوچیا کلایبر (Lucia Kleiber) از شهر کنستانس، و مایکل الدرد (Michael Eldred) و مارنی هانلون (Marni Hanlon) از سیدنی، با الهام از نظرات باکهاوس. انتشار مقاله‌ی الدرد و هانلون در شماره ۱۳ نشریه Capita and Class (سال ۱۹۸۱) تحت عنوان بازسازی تحلیل شکل ارزش در شمار اولین نوشته‌ها درباره‌ی شکل ارزش به زبان انگلیسی است. گفتنی است که گیرت رویتن (Geert Reuten) و مایکل ویلیامز (Michael Williams) اعضای فعال جریان **دیالکتیک نو** یا **دیالکتیک نظام‌مند** ادامه‌دهندگان پروژه‌ی کنستانس - سیدنی نیز محسوب می‌شوند.

سه) گرایش **مارکسیسم باز** (Open Marism) که ترکیبی بود از طرفداران خوانش‌های نو از مارکس مانند باکهاوس و رایشلت و آتونومیست‌هایی مانند آنتونیو نگری و دیوید هاروی که مجموعه مقالاتی در سه مجلد از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ به ویراستاری ورنر بونه فلد (Werner Bonefeld) و ریچارد گان (Richard Gunn) به چاپ رساندند.

ج- دیالکتیک نو یا دیالکتیک نظام‌مند در کشورهای انگلیسی زبان

در این کشورها به علت نفوذ تجربه‌گرایی، فلسفه‌ی تحلیلی و مارکسیسم تحلیلی از یک سو و گسترش نظرات سرافا و مارکسیسم سرافایی از سوی دیگر، توجه به مطالعه‌ی دوباره‌ی کتاب سرمایه و رابطه‌ی مارکس با هگل با تأخیر و از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز شد. گفتنی است که انتشار دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۶۱-۶۳ در دوره‌ی دوم مجموعه آثار مارکس و انگلس (MEGA) بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ تأثیر چشم‌گیری بر این بحث‌ها گذاشت.

انتشار آثاری از پاتریک مورای (Patrick Murry) نظیر نظریه‌ی مارکس درباره‌ی دانش علمی در سال ۱۹۸۸، و گیرت رویتن و مایکل ویلیامز، شکل ارزش و دولت در سال ۱۹۸۹، و تونی اسمیت (Tony Smith)، منطق سرمایه‌ی مارکس در سال ۱۹۹۰، سیمای نظری این گرایش را جلوه‌گر ساخت. کریستوفر آرتور (Christopher Arthur) مؤلف دیالکتیک نو و سرمایه‌ی مارکس (۲۰۰۲)، و فرد موزلی (Fred Moseley) نویسنده‌ی کتاب پول و کلیت (۲۰۱۶)، نیز از پایه‌گذاران این گرایش‌اند.

از سال ۱۹۹۰ و به پیشنهاد فرد موزلی هر ساله سمپوزیمی بین‌المللی (International symposium on Marxian Theory, ISMT) حول ساختار کتاب سرمایه، روش مارکس و رابطه‌ی نظری مارکس و هگل، از اعضای ثابت و فعال این جریان (و تعدادی سخنران مهمان) تشکیل می‌شود که مطالب آن به صورت مجله‌های جداگانه منتشر می‌شود.

این سه گرایش در عین استقلال از یک‌دیگر دارای شباهت‌ها و وجوه مشترک زیرند:

- هر سه گرایش بر این عقیده‌اند که بین علم منطق هگل و سرمایه‌ی مارکس شباهت و رابطه‌ی معینی وجود دارد. این دیدگاه، از باور افراطی به هم‌سانی ساختاری (Homology) (۳) کامل بین کتاب علم منطق هگل و سرمایه‌ی مارکس در بین اونها و طرفدارانش؛ تا شباهت ساختاری چهار فصل اول

کتاب سرمایه با علم منطق هگل نزد آرتور؛ و بهره‌گیری از روش‌ها و مفاهیم هگلی مطابق با موضوع مورد بررسی یعنی جامعه‌ی سرمایه‌داری در مورای، اسمیت، گیرت رویتن و روبرتو فینه‌چی نوسان می‌کند. مارک مینی (Mark Meaney) نیز بر هم‌سانی ساختاری گروندریسه با علم منطق هگل تأکید دارد. لازم به یادآوری است که این گرایش برخلاف آن گروه از مارکسیست‌های هگلی نظیر مارکوزه که بر ازخودبیگانگی و رابطه‌ی دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی با پدیدارشناسی روح هگل یا بر اهمیت فلسفه‌ی تاریخ او تأکید دارند، بر منطق هگل همچون کلیدی در دریافت روش سرمایه می‌نگرند.

- این سه نحله‌ی فکری، دیالکتیک نظام‌مند را از دیالکتیک تاریخی بازمی‌شناسند و از یکدیگر متمایز می‌کنند. دیالکتیک نظام‌مند، دیالکتیک کلیتی سامان‌یافته است که اجزای آن به‌طور هم‌زمان در کنار هم قرار دارند، متقابلاً یک‌دیگر را مشروط می‌کنند و دارای روابط درونی ضروری اند، یعنی کلیتی خودبسنده که خود را بازتولید می‌کند. اما دیالکتیک تاریخی بیانگر رابطه‌ی درونی بین مراحل گذار، تحول و زوال اشکال مختلف اجتماعی است.
 - آن‌ها، نظر انگلس را در مورد «وحدت تاریخی و منطقی» مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ نظم و توالی تاریخی مقوله‌ها در روش برنمایی، با نظم و توالی تاریخی آن‌ها متناظر نیست.
 - همگی بر این نکته توافق دارند، که نظر انگلس درباره‌ی «تولید کالایی ساده» خطا است، و فصل اول تا سوم کتاب سرمایه توصیفی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، نه «تولید کالایی ساده».
- اما در مورد رابطه‌ی میان این سه گرایش، توجه به تمایز میان آن‌ها نیز حایز اهمیت است:

اول - رابطه‌ی مکتب اونو با خوانش‌های نو از مارکس

برای درک بهتر این موضوع باید توجه داشت که باکهاوس و رایشلت نظرات خود را بدون تأثیرپذیری از آرای اونو تدوین کردند. اینگو البه (Ingo Elbe) در اثر با ارزش خود **مارکس در غرب** روند شکل‌گیری و تحول **خوانش‌های نو از مارکس** را به تفصیل شرح داده است، در این بازسازی دقیق^۴ هیچ نشان و ردپایی از اونو و پیروانش دیده نمی‌شود. از این رو، هرگونه امکان تأثیرگذاری در این زمینه را باید منتفی تلقی کرد.

دوم - رابطه‌ی مکتب اونو با دیالکتیک نو

در بررسی و مرور آثار چهره‌های اصلی **دیالکتیک نو** (چه در متن و چه در فهرست منابع) مانند مورای، اسمیت، رویتن و موزلی، به استثنای آرتور (که از آثار آلبریتون و سکین نام می‌برد) اشاره‌ای به نظرات یا آثار اونو و طرفداران او دیده نمی‌شود. هم‌چنین در سمپوزیوم‌های بین‌المللی نظریه‌ی مارکسی هیچ‌یک از پیروان اونو را در بین اعضای فعال یا مهمان مشاهده نمی‌کنیم.

موافقت آرتور با این نکته که مارکس در فصل اول زودتر از موقع و برخلاف منطق تعیین‌شکلی^۵ به کار مجرد به عنوان جوهر ارزش می‌پردازد، به این گمان دامن زده است که او تحت تأثیر مکتب اونو قرار دارد. یان هوف در این باره می‌نویسد:

«بر این بستر می‌توان پرسید که آیا ممکن است آرتور تحت تأثیر مکتب اونو قرار گرفته باشد، چون به

نظر آن‌ها نیز مارکس خیلی زود جوهر ارزش یعنی کار مجرد را وارد تحلیل خود کرده است.» (۴)

اما به‌رغم هم‌نظری آرتور با تقدم آموزه‌ی گردش بر آموزه‌ی تولید، و وارد کردن عنصر کار به تحلیل^۶ پس از تحول مفهومی شکل کالا به سرمایه، توجه به مضمون سه مقاله‌ای که او در نقد مکتب اونو نوشته است جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که بین او و مکتب اونو تفاوت‌های بنیادی وجود دارد. (۵)

و مهم‌تر از آن، اظهارنظر خود آلبریتون در مورد تفاوت و جدایی مکتب اونو از **دیالکتیک نو** است:

« کریستوفر آرتور، گیت رویتن، پاتریک مورای و تونی اسمیت هر چند رویکردهای متفاوتی دارند گاه آنها را در یک مکتب فکری تحت عنوان دیالکتیک نو یا دیالکتیک نظام‌مند گروه‌بندی می‌کنند که در واقع بسیار وسیع‌تر از این چهار نفر است. آنها اساساً به‌خاطر بهره‌گیری از استدلال دیالکتیکی در بازانندیسی اقتصاد سیاسی مارکس شهرت دارند. توماس سکین، استفانوس کورکولاس، جان بل و رابرت آلبریتون نیز به عنوان مکتب اونو - سکین گروه‌بندی می‌شوند.» (۶)

سوم - رابطه‌ی خوانش‌های نو و دیالکتیک نو

همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد مورای، اسمیت و رویتن، آثار باکهاوس، رایشلت و الدرد (پروژه‌ی کنستانس - سیدنی) را مطالعه کرده و با نظرات آنها به خوبی آشنا بودند. در مقابل، آرتور به کارهای سکین و آلبریتون توجه بیشتری نشان داده است. در مقایسه‌ی میان این سه گرایش، بین خوانش‌های نو و دیالکتیک نو شباهت‌ها و وجوه اشتراک بیش‌تری دیده می‌شود تا میان آن دو با مکتب اونو. مکتب اونو در واقع بیش‌تر نتیجه‌ی بحث درونی بین مارکسیست‌های ژاپنی در شرایط ویژه‌ی فکری و سیاسی ژاپن بود که در مسیری متفاوت از تحقیقات و گرایش‌های موجود در اروپا تحول پیدا کرد. (۷)

نگاهی به تاریخ مارکسیسم در ژاپن

در سال ۱۸۶۸ با به قدرت رسیدن امپراتور میجی (Meiji)، دوران جدیدی آغاز شد که تا سال ۱۹۱۲ به طول انجامید. در این دوره، جامعه‌ی ژاپن از یک جامعه‌ی فئودال و منزوی به یک جامعه‌ی مدرن تبدیل شد و اقتصاد، سیاست و امور نظامی ژاپن یک رشته تغییرات اساسی را از سر گذراند. در این دوران ژاپن با تحولات فکری اروپا، به‌ویژه آلمان، آشنا شد و جریان‌های فکری اقتصاد سیاسی کلاسیک، مکتب تاریخی آلمان، مارکسیسم و نظریه‌ی مطلوبیت نهایی راه خود را به محافل دانشگاهی و روشنفکری ژاپن باز کردند.

در دهه‌ی آخر قرن نوزدهم، اعتراضات کارگری برای تشکیل اتحادیه‌ها و هم‌چنین جنبش حق رأی عمومی و جنبش ضد جنگ (جنگ با چین) فضای پُرشوری را در جامعه‌ی ژاپن به‌وجود آورد. این شرایط موجب شکوفایی جنبش سوسیالیستی در ژاپن شد و به شکل‌گیری اولین حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۹۰۱ انجامید، که تحت تأثیر حزب سوسیال دموکرات آلمان قرار داشت. ژاپن به‌ویژه در فاصله‌ی بین جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴-۹۵) و جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۴-۵) به رشد اقتصادی بالایی دست یافت. در سال ۱۹۱۱ به دنبال کشف طرح قتل امپراتور میجی، ۲۶ نفر از جمله ۱۲ سوسیالیست به جرم شرکت در این اقدام به دار آویخته شدند، و سپس تا پایان جنگ جهانی اول موجی از سرکوب علیه جنبش سوسیالیستی ادامه یافت.

بعد از جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب اکتبر، دوره‌ی تازه‌ای از حیات جنبش سوسیالیستی، جنبش حق رأی عمومی و تشکیل اتحادیه‌های کارگری در کشورهای اروپایی و ژاپن آغاز شد. در سال ۱۹۲۲ حزب کمونیست ژاپن پایه‌گذاری شد، در سال ۱۹۲۴ به طور موقت منحل و مجدداً در سال ۱۹۲۶ تحت رهبری کمینترن شروع به کار کرد. ترجمه‌ی کامل سه جلد کتاب سرمایه بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ و دوره‌ی کامل مجموعه آثار مارکس و انگلس در ۳۲ مجلد برای اولین بار در جهان بین ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳ در ژاپن انتشار یافت. مارکسیست‌های ژاپنی در سال‌های بین دو جنگ جهانی به طور عمده درباره‌ی سه موضوع به بحث پرداختند:

اول - بحث درباره‌ی نظریه‌ی ارزش از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰ بین غیرمارکسیست‌ها و مارکسیست‌ها جریان داشت. غیرمارکسیست‌ها در واقع انتقادهای بوم باروک را به نظریه‌ی ارزش مارکس تکرار می‌کردند و مارکسیست‌ها از منظر سنتی (ارزش هم‌چون کار پیکریافته در کالا) به انتقادها پاسخ می‌دادند.

دوم - بحث درباره‌ی نظریه‌ی اجاره‌ی زمین از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳، که مجدداً بین غیرمارکسیست‌ها و مارکسیست‌ها جریان داشت. غیرمارکسیست‌ها بر این باور بودند که بین نظریه‌ی ارزش کار و نظریه‌ی

اجاره‌ی زمین مارکس تناقض وجود دارد. اولی ارزش را بر اساس زمان کار متوسط اجتماعاً لازم تعیین می‌کند و دومی بر اساس زمان کار بر روی بدترین زمین. در این بحث، مارکسیست‌ها با درکی نادرست از موضوع، با تکیه بر کار اضافی در کشاورزی به این معضل پاسخ می‌دادند.

سوم - بحثی درباره‌ی خصلت سرمایه‌داری در ژاپن از سال ۱۹۲۷ تا سال ۱۹۳۷ در میان مارکسیست‌ها جریان داشت. این بحث که نسبت به دو جدل پیشین از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود، مارکسیست‌ها را به دو گرایش اصلی تقسیم کرد:

گرایش کوزا - ها (Koza-ha) که نظرشان بر تزه‌های کمینترن (تزه‌های ۱۹۲۷، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲) استوار بود. به نظر آن‌ها، رژیم میجی نوعی سلطنت مطلقه محسوب می‌شد که پایه‌ی اجتماعی آن را مالکان فئودال و سرمایه‌داران تشکیل می‌دادند. اصلاحات میجی، در واقع از چارچوب فئودالی فراتر نمی‌رفت و بالا بودن اجاره‌ی زمین، نشانه‌ی تداوم استثمار نیمه فئودالی از دهقانان بود. در نتیجه از منظر این گرایش، انقلاب در ژاپن نیز لزوماً باید از دو مرحله‌ی مجزای دموکراتیک و سوسیالیستی عبور می‌کرد.

در مقابل گرایش رونو - ها (Rono-ha) قرار داشتند. آن‌ها نظام میجی را تجلی یک انقلاب بورژوایی از بالا می‌دانستند که طی آن مالکیت فئودالی به مالکیت پراکنده‌ی دهقانی تبدیل شده است. روند تجزیه‌ی مالکیت فئودالی و رقابت بین دهقانان برای افزایش سهم خود در بازار باعث تفکیک طبقاتی و شکل‌گیری دهقانان مرفه از یک سو، و کارگران مزدبگیر از سوی دیگر شده است. سطح بالای اجاره‌ی زمین در واقع نتیجه‌ی این رقابت است نه تشدید استثمار فئودالی. این گرایش از این تحلیل نتیجه می‌گرفت که انقلاب آینده در ژاپن تنها یک مرحله دارد و آن هم انقلاب سوسیالیستی است.

این بحث در واقع از وجود معضل دیگری نیز حکایت می‌کرد و آن رابطه‌ی اصل عام شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری با خصلت‌های ویژه‌ی رشد سرمایه‌داری در ژاپن بود.

در سال ۱۹۲۸ مجدداً موجی از سرکوب علیه مارکسیست‌ها آغاز شد و طی چند تصفیه‌ی پیاپی تا اواخر آن سال تعداد زیادی از استادان مارکسیست دانشگاه‌ها اخراج و یا دستگیر شدند.

بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد ژاپن شتابان مسیر رشد را طی کرد. جمعیت فعال در کشاورزی از ۴۵٪ در سال ۱۹۵۰ به ۶,۱۲٪ در سال ۱۹۷۵ رسید و شاخص تولید صنعتی از ۲۸,۹ در سال ۱۹۴۶ به ۱۵۵ در سال ۱۹۷۵ ارتقا یافت.

بلافاصله پس از جنگ، کوزا - ها اعلام کرد اصلاح ارضی پس از جنگ، نظام ارضی نیمه فئودال را به یک نظام مدرن مرکب از مالکیت کوچک دهقانی تبدیل کرده است که فرصت جدیدی برای رشد سرمایه‌داری کشاورزی در ژاپن فراهم می‌کند. این گروه بعد از مدتی نظر احزاب کمونیست رسمی درباره خصلت سرمایه‌داری پس از جنگ، یعنی سرمایه‌داری انحصاری را پذیرفت. برنامه‌ی جدید حزب کمونیست در سال ۱۹۵۱ بازگشتی به موضع کوزا - ها قبل از جنگ بود که ژاپن را کشوری نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره می‌دانست. این برنامه با انتقادهای شدیدی روبه‌رو شد. کوزا - ها در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۵۰، به‌ویژه پس از استالین‌زدایی، اعتبار نظری و سیاسی خود را از دست داد و رو به افول گذاشت. با این حال، ترجمه‌ی کامل مجموعه آثار مارکس و انگلس از زبان آلمانی به ژاپنی یکی از مهم‌ترین دست‌آوردهای این گروه به شمار می‌رود.

گروه رونو - ها اصلاحات پس از جنگ را مدرن کردن نظام مالکیت زمین به زیان مالکان بزرگ برای کاهش بحران سیاسی سرمایه‌داری در ژاپن تلقی می‌کرد. بخش اعظم رونو - ها به حزب سوسیالیست، دومین حزب بزرگ ژاپن، پیوستند و در واقع جناح چپ این حزب را تشکیل می‌دادند.

در این شرایط کوزو اونو (Kozo Uno) که در سال ۱۹۲۷ از حزب کمونیست جدا شده و به گروه رونو - ها پیوسته بود، اکنون از این گروه نیز جدا شد و موضعی مستقل اتخاذ کرد. او سه سال پیش از آغاز استالین‌زدایی، نظر استالین را درباره‌ی تداوم قانون ارزش در جامعه‌ی سوسیالیستی مورد انتقاد قرار داد و در

سال ۱۹۵۲ اثر عمده‌ی خود **اصول اقتصاد سیاسی** را به چاپ رساند که در مدت کوتاهی پنجاه هزار نسخه‌ی آن به فروش رسید. نظرات او طی دو دهه، از اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ به گرایش مسلط در مارکسیسم ژاپن تبدیل شد.

کوزا - ها بر ویژگی کشاورزی ژاپن به‌عنوان پایه‌ی نیمه فئودال سرمایه‌داری ژاپن و تقابل آن با سرمایه‌داری ناب، آن چنان که در کتاب **سرمایه** توصیف شده، و شکاف بین واقعیت ژاپن و محتوای نظری کتاب **سرمایه** تأکید داشتند. در مقابل رونو - ها صرفاً به قوانین تحول سرمایه‌داری مطابق با مقوله‌های کتاب **سرمایه** توجه می‌کردند، و به خصوصیات ویژه‌ی جامعه‌ی ژاپن به‌خصوص در بخش کشاورزی توجه نداشتند. اونو سعی می‌کرد که بین این دو رویکرد، تلفیقی منطقی ایجاد کند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ مارکسیسم در محیط‌های دانشگاهی نفوذ بسیاری به دست آورد (۸) و تقریباً ۵۰ درصد استادان رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه‌های ژاپن به نظریه‌ی مارکسیستی گرایش داشتند و طبق داده‌های ایزومی امورا (Izumi Omura) در فاصله‌ی زمانی بین ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۸، تعداد مقاله‌های علمی انتشار یافته درباره‌ی اقتصاد مارکسیستی به ۴۰۰۰ مقاله می‌رسد. (۹) در دهه‌ی ۱۹۸۰، نفوذ و گسترش تمام گرایش‌های مارکسیستی و از جمله پیروان اونو در ژاپن رو به کاهش گذاشت. (۱۰)

بنیادهای نظری مکتب اونو - یک بررسی انتقادی

شالوده‌ی نظری مکتب اونو بر سه پایه استوار است. این شالوده به نظریه‌ی سه‌مرحله‌ای معروف است و وجه تمایز پیروان اونو با سایر نحله‌های فکری مارکسیستی محسوب می‌شود. طبق این نظریه، اقتصاد سیاسی از حیث تجرید به سه مرحله یا سه سطح متفاوت تقسیم می‌شود: **الف** - نظریه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب، **ب** - نظریه‌ی مراحل؛ **ج** - تحلیل تاریخی.

اونو به بحث بین ادوارد برنشتاین (E. Bernstein) و کارل کائوتسکی (K. Kautsky) در دهه‌ی ۹۰ قرن نوزدهم در مورد سرمایه‌داری آلمان اشاره می‌کرد و معتقد بود که هر دو سو بر خطا بودند. تجدیدنظرطلبان با تجربه‌گرایی عوامانه اختلاف بین شرایط مشخص آلمان و کتاب سرمایه را برجسته می‌کردند، و راست‌کیشان بر این باور بودند که آموزه‌های اقتصادی مارکس بی‌واسطه یا با اندکی تغییر قادر به توضیح شرایط مشخص و تاریخی آلمان است. اونو با یادآوری این بحث به این نتیجه می‌رسید که بین سلطه و عملکرد کامل و بدون مانع قانون ارزش، و شرایط مشخص تاریخی شکاف و فاصله‌ای وجود دارد. اولی در سطحی بسیار مجرد قرار دارد، و دومی در سطحی کاملاً مشخص؛ و برای گذر از اولی به دومی، باید از یک سطح میانجی و واسطه عبور کرد که از لحاظ انتزاعی بین این دو سطح قرار دارد و آنها را به هم پیوند می‌دهد. به نظر او این سطح میانجی و بینابینی همانا نظریه‌ی مراحل سرمایه‌داری است که به ترتیب تاریخی مرکانتیلیسم، لیبرالیسم و امپریالیسم را در بر می‌گیرد. و آثار رودلف هیلفردینگ (R. Hilferding) و رزا لوکزامبورگ (R. Luxemburg) هر دو تلاش در تدوین چنین سطح واسطه‌ای در اوایل قرن بیستم یعنی مرحله‌ی امپریالیسم بود. (۱۱) اکنون به شرح و نقد این سه سطح می‌پردازم.

جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب

به باور اونو سرمایه‌داری ناب، جامعه‌ای است که در آن عملکرد قانون ارزش بدون مزاحمت عوامل غیرضروری، خارجی و حوادث تاریخی، تحقق می‌پذیرد. بازتولید مادی جامعه بر بنیان اقتصاد کالایی است، که در آن تمام درون‌دادها و برون‌دادهای بازتولید شکل کالایی دارند و از طریق بازارهای خودتنظیم (۱۲) هدایت می‌شوند.

چنین جامعه‌ای بر پیش‌فرض‌های (۱۳) زیر استوار است:

- ۱- تولید یک‌سره، تولید کالایی است و به‌وسیله‌ی نیروی کاری که خود به کالا تبدیل شده انجام می‌گیرد. مولدین مستقل متکی بر کار خویش‌اند و خدمات شخصی نیز در این جامعه وجود ندارد.
 - ۲- اقتصاد تحت سلطه و کنترل بازارهای خودتنظیم قرار دارد. دولت در آن نقشی منفعل ایفا می‌کند، و اتحادیه‌های کارگری قدرت تأثیرگذاری بر بازار کار ندارند.
 - ۳- تنها یک جامعه‌ی واحد جهانی بدون مرزهای معین و بدون تجارت خارجی پیش‌فرض قرار داده می‌شود.
 - ۴- جامعه صرفاً از سه طبقه با مرزهای روشن و مشخص تشکیل شده است: سرمایه‌داران، کارگران و زمین‌داران.
 - ۵- در این جامعه رقابت کامل بر اقتصاد چیره است و انحصار وجود ندارد.
 - ۶- رابطه‌ی مستقیم اجتماعی بین افراد وجود ندارد و ارتباط صرفاً از طریق مبادله و با واسطه‌ی کالا و پول میسر است.
 - ۷- واحدهای اقتصادی از یک نرخ سود عمومی بهره‌مند می‌شوند.
- برخی منتقدان، روش اونو در مفهوم‌پردازی سرمایه‌داری ناب را با **نمونه‌ی مثالی (Ideal Type)** وبر مقایسه کرده‌اند. سکین در پاسخ آنان می‌گوید:
- «مراحل اونو **نمونه‌های مادی** محسوب می‌شوند (اگرچه او خود از این اصطلاح استفاده می‌کرد). در مقابل **نمونه‌های مثالی** وبر، اونو در این اثر و آثار دیگرش مکرراً علیه اغتشاش بین این دو اصطلاح که سرشتی کاملاً متفاوت دارند، هشدار می‌دهد. **نمونه‌های مثالی** وبر مفاهیم علمی - اجتماعی‌اند که مؤلف از طریق ارتباط آن‌ها با مشخصاتی که به نظرش نمونه‌وار می‌آیند به‌طور ذهنی می‌سازد... در ساختن نمونه‌های مادی اونو نیز یک روند ذهنی ساده‌سازی واقعیت به ویژگی‌های اساسی ممکن است وجود داشته باشد. اما این ساده‌سازی به شیوه‌های وبر، یک‌سویه، ذهنی و خودسرانه نیست، چون اساساً عبارت است از گزینش یک

ارزش مصرفی ویژه (یک شیء مادی) مانند کالاهای پشمی،... در صنعت خانگی قرون هفدهم و هیجدهم در انگلستان.» (۱۴)

اما می‌توان گفت بین نظرات اونو و کارل پولانی (Karl Polani) شباهت‌های متعددی وجود دارد. پولانی در اثر مشهورش **دگرگونی بزرگ** از اصطلاح‌های «اقتصاد بازار ناب» و «بازارهای خودتنظیم» سخن می‌گوید:

«نظام بازار متضمن نظامی خودتنظیم‌گر از بازارها است. به زبانی قدری فنی‌تر، اقتصادی است که فقط و فقط با قیمت‌های بازار هدایت می‌شود. چنین نظامی را که می‌تواند کل حیات اقتصادی را بدون کمک یا مداخله‌ی بیرونی سازمان‌دهی کند یقیناً به‌شایستگی می‌توان خودتنظیم‌گر خواند.»

به نظر اونو، مارکس نیز فاقد یک نظریه‌ی مراحل بود و در کتاب **سرمایه** می‌توان مطالب مربوط به سرمایه‌داری ناب و مرحله‌ی لیبرالیسم، دوره‌ای را که مارکس در آن زندگی می‌کرد، در کنار هم و بدون تمایز روشن مشاهده کرد.

پیروان اونو برای ساختن مفهوم جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب و حذف موانع از سر راه بازارهای خودتنظیم در کنار پیش‌فرض‌های پیشین بر نکات زیر نیز تأکید می‌کنند:

۱- مبارزه‌ی طبقاتی در سطح سرمایه‌داری ناب جایی ندارد، چون مانع کارکرد قانون ارزش است. بدین ترتیب مسئله‌ی اتحادیه‌ها و مبارزه برای تغییر زمان و شرایط کار و افزایش دستمزد به‌طور کامل به سطح نظریه‌ی مراحل واگذار می‌شود.

۲- چون اقتصاد در این سطح از تحلیل به‌طور کامل خودتنظیم است نمی‌توان از دخالت دولت در اقتصاد سخن گفت. دولت در سرمایه‌داری ناب نقش حداقلی و منفعل دارد، در حد چاپ پول و تأمین پشتوانه‌ی آن یعنی طلا (پول با پشتوانه‌ی طلا نیز یکی از پیش‌فرض‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب است). به همین دلیل سیاست‌های اقتصادی دولت در چارچوب مراحل سرمایه‌داری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- در واقع عملکرد قانون ارزش به‌طور نسبی قادر به کنترل بازتولید مادی زندگی اجتماعی به‌ویژه ارزش‌های مصرفی است و ارزش‌های مصرفی می‌توانند به نوبه‌ی خود حرکت ارزش را منحرف کنند یا تغییر دهند و یا بر فناوری و روش‌های تولید اثرگذار باشند. تولید ارزش‌های مصرفی ویژه فناوری معینی را طلب می‌کند و این فناوری در تعیین شکل انباشت و مراحل سرمایه‌داری نقش قاطعی به‌عهده دارد. به همین دلیل در سرمایه‌داری ناب از مشکلاتی که ارزش‌های مصرفی می‌توانند برای حرکت بدون اصطکاک ارزش ایجاد کنند تجرید و بررسی اثرات آن‌ها بر روند انباشت سرمایه به نظریه‌ی مراحل موکول می‌شود.

۴- در سرمایه‌داری سه‌کالای ویژه وجود دارد که مدیریت آن‌ها برای سرمایه بسیار دشوار است. این سه کالا عبارت‌اند از: نیروی کار، زمین و پول. در سرمایه‌داری ناب این سه کاملاً به کالا تبدیل شده‌اند. نیروی کار و زمین به شکل سرمایه‌دارانه قابل تولید نیستند، اما پول به شکل سرمایه‌دارانه قابل تولید است، ولی همواره تنظیم حجم پول موجود با ارزش کالاهای در گردش با دشواری روبرو است؛ و مدیریت این سه کالا علت اصلی شکل‌گیری بحران‌های ادواری حتی در چارچوب جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب است. درجه‌ی کالایی‌شدن این سه عنصر اقتصادی، و نقش عوامل سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک در کالایی‌شدن آن‌ها به تحلیل مراحل سرمایه‌داری اختصاص دارد. آلبریتون این سه کالا را کالاهای مصنوعی (artificial commodities) می‌نامد. کارل پولانی نیز بر ویژگی این سه کالا تأکید می‌کند و از آن‌ها با عنوان کالاهای موهومی (Fictitious commodities) نام می‌برد. (۱۵)

با روشن شدن چارچوب و مرزهای سرمایه‌داری ناب، اکنون به توضیح محتوای آن می‌پردازیم که در واقع محور اصلی نظرات اونو را تشکیل می‌دهد. در این معرفی، نخست تصویری کلی از فرمول سرمایه‌داری ناب ارائه می‌شود، سپس به طرح جزئیات آن می‌پردازیم. اونو تحت عنوان اصول نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب به شرح این محتوا می‌پردازد و سکین آن را دیالکتیک سرمایه می‌نامد، که خوانشی است انتقادی از سرمایه‌ی

مارکس که تلاش می‌کند با کنار گذاشتن توضیحات تاریخی، پیش‌بینی‌ها و پیش‌داوری‌های ایدئولوژیک یا به اصطلاح ناپیگیری‌های منطقی، دست آوردهای نظری مارکس را کامل‌تر کند. سکین در این باره می‌گوید:

«مشارکت اصلی اونو در اقتصاد سیاسی مارکسی اصلاح کامل کتاب سرمایه یا ارائه‌ی دیالکتیک

سرمایه هم‌چون نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب است.» (۱۶)

به نظر اونو جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب از سه اصل تشکیل شده که به ترتیب عبارت‌اند از: گردش، تولید

و توزیع.

اصل گردش، که خود از شکل‌های گردش کالا، پول و سرمایه تشکیل شده، برابر است با فصل اول تا چهارم جلد نخست سرمایه. این سه شکل در شیوه‌های تولید متفاوت دیده می‌شوند، اما با تبدیل نیروی کار به کالا در سرمایه‌داری، روند کار و روند تولید تحت تابعیت این شکل‌های گردش قرار می‌گیرند.

اصل تولید که روند تولید، روند گردش و روند بازتولید سرمایه‌داری را مورد مطالعه قرار می‌دهد

مطابق است با فصل پنج تا بیست و پنج جلد اول سرمایه و تمامی جلد دوم سرمایه.

اصل توزیع با توجه به روابط بازار، توزیع ارزش اضافی را بین شاخه‌های مختلف سرمایه‌ی صنعتی،

تجاری و مالی و هم‌چنین بین سرمایه‌داران و مالکان زمین تحقیق و بررسی می‌کند و مطابق است با جلد سوم.

اونو با نقد «ابهام‌های روش‌شناسانه» در سه جلد کتاب سرمایه، اصلاحاتی را در ترتیب و توالی مقولات

و فصل‌بندی کتاب سرمایه را وارد می‌کند. سکین در ادامه و تکمیل کار او مقولات سه جلد کتاب سرمایه را

به شکل زیر تنظیم می‌کند. (۱۷)

ارزش و ارزش مصرف	کالا	حوزه‌ی گردش
شکل‌های ارزش		
قیمت‌های پولی		
معیار ارزش	پول	
وسیله‌ی گردش		
ذخیره‌ی ارزش		
سرمایه‌ی کالا سودایی	سرمایه	
سرمایه‌ی پول سودایی		
سرمایه‌ی صنعتی		
روند کار و روند تولید	روند تولید سرمایه	حوزه‌ی تولید
ارزش‌آفرینی و ارزش‌افزایی		
رشد و تکامل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری		
دوربینایی سرمایه	روند گردش سرمایه	
بازگشت سرمایه		
گردش ارزش اضافی		
بازتولید روابط تولید سرمایه‌داری	روند بازتولید سرمایه	
بازتولید محصولات هم‌چون کالا		
روند واقعی انباشت سرمایه		
نرخ سود	سود	حوزه‌ی توزیع
شکل‌گیری قیمت‌ها		
نرخ سود و پیشرفت فنی		
شکل اول اجاره‌ی تفاضلی	اجاره‌ی زمین	
شکل دوم اجاره‌ی تفاضلی		
اجاره‌ی مطلق زمین		
سرمایه‌ی استقرایی و بهره	بهره	
سرمایه‌ی تجاری و سود		
سرمایه‌ی بهره‌آور		

سکین بر این باور است که اصل گردش، تولید و توزیع در کتاب سرمایه‌ی مارکس از حیث منطقی با یک‌دیگر همان رابطه‌ای را دارند که بخش‌های هستی، ذات و مفهوم در علم منطق هگل. او در تحلیل سرمایه‌داری ناب روش هگلی را با پیگیری بیش‌تری دنبال می‌کند، و به باور او بین دیالکتیک سرمایه و علم منطق هگل هم‌سانی ساختاری کامل وجود دارد. و هر دو مجموعه‌ای نظام‌یافته، کامل و بسته از مقولاتی هستند که از یک‌دیگر استنتاج می‌شوند. او در این‌باره می‌گوید:

«مایلم یک جنبه‌ی قابل‌توجه دیگر از روش اونو را مطرح کنم. گرچه او هیچ وقت آشکارا آن را نپذیرفت. نظر اونو درباره‌ی این که علم اقتصاد باید سرمایه‌داری را از نظر بررسی ارزش‌های مصرفی در سه سطح تجرید متفاوت قرار دهد (یعنی نظریه‌ی منطقی ناب، نظریه‌ی تحول مراحل و تاریخ مشخص تجربی در زمان واقعی) توازی نزدیکی با طبقه بندی سه‌گانه‌ی هگل از دانش بشری دارد، یعنی منطق اندیشه‌ی ناب، فلسفه‌ی طبیعت و روح متناهی و علوم تجربی.» (۱۸)

شاگرد او جان بل در طرحی خلاصه و کلی این شباهت را به شکل زیر خلاصه می‌کند:

منطق هگل	دیالکتیک سرمایه
I. آموزه‌ی هستی:	I. آموزه‌ی گردش:
۱- کیفیت	۱- شکل کالایی
۲- کمیت	۲- شکل پولی
۳- اندازه	۳- شکل سرمایه‌ای
II. آموزه جوهر یا ذات	II. آموزه‌ی تولید:
(Wesen) :	
۱- ذات به‌مثابه شالوده‌ی وجود	۱- فرآیند تولید سرمایه‌داری
۲- پدیدار یا نمود	۲- فرآیند گردش سرمایه

۳- فعلیت یا واقعیت	۳- فرآیند بازتولید سرمایه
III. آموزه‌ی مفهوم: (Begriff)	III. آموزه‌ی توزیع:
۱- مفهوم ذهنی (سوبژکتیو)	۱- تئوری سود
۲- عین (ابژه)	۲- تئوری اجاره
۳- ایده	۳- تئوری بهره (۱۹)

انتقادهایی به اصول عام سرمایه‌داری ناب

طرح اصول عام سرمایه‌داری ناب خود با ایرادهایی روبه‌رو است که در این جا به چند محور مهم آن اشاره می‌شود و بررسی انتقادی مشخص‌تر را به بخش بعدی یعنی خوانش سرمایه به روایت اونویی موکول می‌کنم. این کاستی‌ها عبارت اند از: الف- رابطه‌ی سرمایه‌داری ناب با علم منطق هگل؛ ب- تقدم گردش بر تولید، و تأکید یک‌جانبه بر رابطه‌ی کار و سرمایه؛ ج- «سرمایه‌ی ناب» در برابر «سرمایه‌ی عام»؛ و د- دشواری در مفهوم‌پردازی سرمایه‌داری ناب بدون در نظر گرفتن ارزش‌های مصرفی خاص.

الف- رابطه‌ی سرمایه‌داری ناب با منطق هگل

در مطالعه‌ی آثار طرفداران اونو، اولین نکته که نظر خواننده را به خود جلب می‌کند شباهت بی‌اندازه و تقلید از علم منطق هگل است. این شکل از تقلید با دو دشواری روبرو می‌شود. نخست، نادیده گرفتن انتقادات و تمایز مارکس از هگل؛ انتقادهایی که مارکس از پایان‌نامه‌ی دکتر تا پی‌گفتار ویراست دوم جلد اول سرمایه در ۱۸۷۳ بارها تکرار کرده است. این به سهم خود موضوعی است مستقل و گسترده که پرداختن به آن در حوصله‌ی این نوشتار نمی‌گنجد و فرصتی دیگر می‌طلبد.

اما دشواری دوم که در بحث کنونی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است، تفاوت در موضوع تحقیق هگل و مارکس است. هگل در **علم منطق** می‌کوشد حرکت اندیشه‌ی ناب را در خود بررسی کند؛ دانش ناب «اندیشه را در بر می‌گیرد تا آن‌جا که این خود موضوع اندیشه است و موضوع اندیشه را در بردارد تا آن‌جا که این خود اندیشه است» (۲۰) اما موضوع بررسی مارکس حرکت و تحول سرمایه است. سرمایه با وجود هستی‌یگانه و بی‌همتای خود به روایت آلبریتون، خودتجربیدگر است و ارزش‌های مصرف با کیفیت‌های گوناگون را به عاملی مشترک و مجرد یعنی ارزش تبدیل می‌کند، که تنها از لحاظ کمی با هم تفاوت دارند و هم‌چنین خود را در پیکر کالا و پول به شئی تبدیل می‌کند، با اندیشه در علم منطق اختلاف‌های عدیده‌ای دارد که نادیده گرفتن آن‌ها اشکالات بسیاری به وجود می‌آورد. سرمایه نه در خود، که در جهانی واقعی در تعامل با کار و طبیعت حرکت می‌کند.

مارکس در انتقاد به پرودون و لاسال در مورد کاربرد منطق هگل به شکل حاضر و آماده برای تشریح و تبیین اقتصاد سیاسی بدون تحقیق مستقل و استفاده‌ی مناسب از روش‌های دیالکتیکی هشدار داده است. او در اول فوریه ۱۸۵۷ در نامه‌ای به انگلس در مورد لاسال نوشت:

«آن‌طور که از این نوشته می‌توان دریافت، این شخص در نظر دارد در دومین اثر بزرگ خود اقتصاد سیاسی را به شیوه‌های هگلی ارائه کند. او برخلاف نظرش خواهد فهمید که نقد یک علم [اقتصاد سیاسی. م] برای دستیابی به نتیجه‌ای درست که بتوان آن را به شکل دیالکتیکی بازنمایی کرد، با به‌کار بستن یک نظام منطقی مجرد و حاضر و آماده با آگاهی مختصری از آن کاملاً تفاوت دارد.» (۲۱)

این بی‌توجهی به تناسب روش‌برنمایی و موضوع آن در کار اونو و پیروانش موجب نادیده گرفتن تفاوت‌های **علم منطق** هگل و سرمایه مارکس از لحاظ ساختار و روش می‌شود، که به‌نوبه‌ی خود به این باور می‌انجامد که بین **علم منطق** هگل و سرمایه‌ی مارکس هم‌سانی ساختاری عجیب و غریب و رازآمیزی به شکل تناظر یک به یک تمامی بخش‌ها و فصل‌های این دو اثر وجود دارد. (به جدول بالا مراجعه شود.)

ما در ادامه برای روشن تر شدن مطلب به ذکر پاره‌ای از تفاوت‌های این دو اثر می‌پردازیم:

- نقطه‌ی آغاز در علم منطق هگل مقوله‌ی هستی است که هیچ تعیینی به جز هستن ندارد. در حالی که نقطه‌ی عزیمت در کتاب سرمایه‌ی مارکس کالا است که از تعیین‌های متعدد و از شکل و محتوا برخوردار است.
- مقوله‌های بخش اول علم منطق، یعنی آموزه‌ی هستی تابع منطق گذار (Transition) اند، یعنی در یک‌دیگر حل می‌شوند مقوله‌ی هستی در مقوله‌ی نیستی حل می‌شود. اما مقوله‌های فصل‌های اول تا سوم سرمایه تابع منطق بازتاب (Reflection) اند، یعنی در یک‌دیگر بازتاب پیدا می‌کنند. کالا در پول حل نمی‌شود، آن‌ها به شکل دو چیز در کنار هم باقی می‌مانند و در هم انعکاس می‌یابند، مانند مقوله‌های آموزه‌ی ذات (و برخلاف آموزه‌ی هستی).
- مقوله‌ی عام (Universal) در علم منطق هگل، در آغاز مقوله‌ای است کاملاً مجرد، بی‌تعیین و توخالی (Abstract Universal) و در پایان حاوی تمام تعیین‌های اصلی (Concrete Universal) است. اما مقوله‌ی سرمایه‌ی عام نزد مارکس در آغاز (فصل چهارم، جلد یکم سرمایه) حاوی وجوه مشترک سرمایه‌های متعدد است و در پایان (فصل هفتم، جلد سوم سرمایه) تعیین‌های تولید، گردش و کل ارزش اضافی را در برمی‌گیرد.
- مقوله‌ی فرد (Singular) در علم منطق هگل کاملاً مشخص و تعیین‌یافته است، اما سرمایه‌ی بانکی به‌عنوان «سرمایه‌ی فردیت‌یافته» در سرمایه مارکس هنوز از تمام تعیین‌ها (مانند دولت، تجارت خارجی و بازار جهانی) برخوردار نیست.

- دیالکتیک مثبت هگل با حل تضادها در جهت عقلانیت پیشرفت می‌کند، در حالی که دیالکتیک انتقادی مارکس با انتقال تضادها به سطحی مشخص‌تر، پیچیده‌تر و شئی‌وارتر در جهت غیرعقلانی‌تر شدن حرکت می‌کند.

بسته‌بودن سرمایه‌داری ناب

یکی دیگر از شباهت‌های نظام فکری اونو با نظرات هگل، بسته‌بودن سرمایه‌داری ناب به شیوه و سیاق علم منطق است. بسته‌بودن در این مورد به معنای مجموعه‌ی بسته‌ای از مقوله‌ها است. که از یک‌دیگر استنتاج می‌شوند؛ با یک نقطه‌ی آغاز و یک نقطه‌ی پایان. سرمایه‌داری ناب از کالا شروع و به سرمایه‌ی بهره‌آور ختم می‌شود، و علم منطق هگل از مقوله‌ی هستی آغاز و با مقوله‌ی ایده‌ی مطلق به سرانجام می‌رسد. (۲۲)

اما سرمایه‌داری در مقایسه با شکل‌های پیشین یکی از پُرتحول‌ترین اشکال اجتماعی است، چه گونه می‌توان شکل‌های جدید تحول آن را از نظام بسته‌ی مقولات استنتاج کرد؟ مارکس در این باره می‌گوید:

«بورژوازی نمی‌تواند بدون انقلابی کردن بی‌وقفه‌ی ابزارهای تولید، و در نتیجه مناسبات تولید، و بنابراین مجموعه مناسبات اجتماعی وجود داشته باشد.» (۲۳)

اونو با استنتاج مفاهیم مربوط به مرحله‌ی امپریالیسم از مقوله‌های کتاب سرمایه مخالف است و تحلیل لنین و هیلفردینگ را از مرحله‌ی امپریالیسم مورد انتقاد قرار می‌دهد، چون اولی انحصار را از تمرکز نتیجه‌گیری می‌کند و دومی سرمایه‌ی مالی را از سرمایه‌ی اعتباری. به نظر او استنتاج ویژگی‌های مراحل سرمایه‌داری از مقوله‌های سرمایه‌داری ناب مجاز نیست (چون سرمایه‌داری ناب نظام بسته‌ای است!!!). به نظر او ارزش‌های مصرفی خاص یعنی آهن و فولاد، در هیأت صنایع سنگین و شرکت‌های سهامی در تحلیل مرحله‌ی امپریالیستی تعیین‌کننده‌اند.

در این مورد استدلال اونو قانع کننده به نظر نمی‌رسد. مراجعه به **سرمایه‌ی مالی** اثر هیلفردینگ به‌عنوان یک تحلیل نظام‌مند از مرحله‌ی امپریالیستی با بهره‌گیری از مقوله‌های کتاب **سرمایه** نشان می‌دهد که او بر سه روند موازی تأکید دارد که در تقویت و تعامل با یک‌دیگر در شکل‌گیری مرحله‌ی مزبور مؤثر بوده‌اند:

(یک) بانک و اهمیت نقش آن با الهام از مفهوم سرمایه‌ی اعتباری و تقسیم اعتبار به اعتبار گردش و اعتبار سرمایه‌ای.

(دو) شرکت‌های سهامی با استفاده از مفهوم سرمایه‌ی مجازی، تفاوت بین بهره و سود و جدایی مدیریت از مالکیت.

گفتنی است که هیلفردینگ برخلاف انتقاد اونو توجه خاصی به شرکت‌های سهامی داشت و با بسط نظرات مارکس به تحلیل آن می‌پرداخت و سوئیزی تحلیل شرکت‌های سهامی را مهم‌ترین مشارکت هیلفردینگ در نظریه‌ی مارکسیستی می‌خواند. (۲۴)

(سه) روند تمرکز سرمایه‌ی صنعتی و بانکی، و ادغام این دو در شکل سرمایه‌ی مالی؛ که این نیز از روند تراکم و تمرکز سرمایه استنتاج می‌شود.

صرف نظر از درستی یا نادرستی نتایج به دست آمده، از حیث اصولی در روش **هیلفردینگ** در استنتاج از مقوله‌های کتاب **سرمایه** خطایی مشاهده نمی‌شود.

در بخش معرفی و نقد **نظریه‌ی مراحل** بیش‌تر به این موضوع و سنجش نظرات اونو می‌پردازیم. اما به‌طور کلی، سرمایه‌داری یک شیوه‌ی تولیدی در حال تحول است، که در جریان حرکت خود شکل‌های جدیدی از سازمان‌دهی فرآیند تولید، انباشت سرمایه، نهادها و ابزارهای مالی را به‌وجود می‌آورد. دستگاه نظری و مقولاتی نیز باید متناسب با آن پویا و باز باشند. از این جهت، بسته بودن سرمایه‌داری امری عقلانی به نظر نمی‌رسد. اونو در **سرمایه‌داری ناب** جنبه‌ی ارزشی تولید سرمایه‌داری را از جنبه‌ی مادی آن جدا و محصور

می‌کند و در نظریه‌ی مراحل، برعکس، جنبه‌ی مادی یعنی ارزش‌های مصرفی را از جنبه‌ی ارزشی آن. و نمی‌تواند پیوند و تعامل این دو جنبه را در روندی زنده و متحول مورد بررسی قرار دهد.

ب - تقدم گردش بر تولید و تأکید یک‌جانبه بر رابطه‌ی کار و سرمایه

مکتب اونو در تبیین مشخصات اساسی سرمایه‌داری بر دو عامل تکیه می‌کند: نخست، گردش کالایی و بازار. دوم، تبدیل نیروی کار به کالا. از منظر مدافعان این مکتب، تضاد بین ارزش مبادله و ارزش مصرفی در درون کالا، بیان‌گر تضادی بین اشکال تاریخی و ویژه‌ی گردش سرمایه‌داری، و روند کار و روند تولید است که پایه‌ی اساسی و مشترک تمام جوامع بشری به‌شمار می‌رود. با تبدیل نیروی کار به کالا این پایه‌ی مادی با شکل‌های گردش هم‌خوان و منطبق می‌شود. به بیان اونو:

«اما اقتصاد کالایی... نه از درون تولید جامعه، بلکه از روابط مبادله بین یک روند تولید و روند تولید دیگر انکشاف می‌یابد. سپس شکل‌های روابط انسانی ویژه‌ی مبادلات کالایی در واکنش بر روند تولید اثر می‌گذارند، به تدریج در آن نفوذ می‌کنند سرانجام آن را تحت سلطه‌ی خود درمی‌آورند. بدین‌سان، اقتصاد کالایی با نفوذ تدریجی از خارج به تولید پایه‌ی اساسی عملکرد خود را تأمین می‌کند. به این دلیل نظریه‌ی سرمایه‌داری ناب برخلاف نظر غالب که باور دارد اقتصاد سیاسی باید نخست روند تولید را به‌عنوان بنیاد واقعی هر روند اقتصادی مورد بررسی قرار دهد، نمی‌تواند از آموزه‌ی تولید عزیزیت کند.» (۲۵)

نگاه اونویی با دو کاستی روبه‌رو است: عمده کردن روند گردش یا گردش‌باوری (Circulationism)، و تأکید یک‌سویه بر رابطه‌ی کار و سرمایه، یا یک پایه‌ای کردن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری.

سرمایه‌داری اما، از یک‌سویه‌ی تولیدی است وحدت‌یافته از روند تولید و روند گردش که در آن روند تولید نقشی تعیین‌کننده برعهده دارد. و از سوی دیگر بر دو مؤلفه‌ی اساسی و در عین حال مکمل

یکدیگر استوار است: نخست، رابطه‌ی کار و سرمایه؛ و دوم، سرمایه‌های بسیار و رابطه‌ی میان آنها. این دوسویه با یکدیگر پیوندی وثیق دارند.

افزون بر رابطه‌ی کار و سرمایه که مکتب اونو تأکیدی یک‌سویه بر آن دارد، تعدد سرمایه‌ها نیز از جایگاهی بنیادین در شکل‌گیری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری برخوردار است. سرمایه‌داری از سرمایه‌ها یا واحدهای تولید جداگانه‌ای تشکیل شده که تحت مالکیت خصوصی، اداره‌ی مستقل از یکدیگر و در رقابتی خصمانه با یکدیگر به سر می‌برند، ارتباط اجتماعی مستقیم میان آنها وجود ندارد و برنامه‌ی مشترکی واسطه‌ی پیوند میان آنها نیست. این سرمایه‌های جداگانه در عین حال بیان‌گر یک تقسیم کار گسترده‌ی اجتماعی در درون یک شاخه از تولید و میان شاخه‌های مختلف آن به‌شمار می‌روند.

از این رهگذر، مبادله و بازار (به‌عنوان نهاد اجتماعی برقراری مبادله) به‌عنوان میانجی و واسطه‌ی ارتباط میان سرمایه‌های جدا و مستقل (و هم‌چنین بین واحدهای تولیدی و مصرف‌کنندگان) ضرورت وجودی خود را به کرسی می‌نشانند. اما نباید فراموش کرد این ضرورت نتیجه‌ی ساختار ویژه‌ی تولید سرمایه‌داری، یعنی تقسیم کار گسترده اجتماعی و نبود رابطه‌ی مستقیم اجتماعی میان سرمایه‌های بسیار (واحدهای تولید) است. (۲۶) مارکس درباره نقش تعیین‌کننده‌ی تولید در شکل‌گیری مبادله در **گروندریسه** می‌نویسد:

«۱- اما بدون تقسیم کار مبادله وجود ندارد، چه این تقسیم کار خودبه‌خودی و طبیعی باشد و چه نتیجه‌ی تحول تاریخی. ۲- پیش شرط مبادله‌ی خصوصی، تولید خصوصی است. ۳- رشد و ساختار تولید، شدت، وسعت و روش مبادله را تعیین می‌کند. به‌عنوان نمونه، مبادله بین شهر و روستا،- مبادله در روستا، مبادله در شهر و غیره. بدین‌سان به نظر می‌رسد که مبادله در تمام لحظه‌های خود یا بخشی از تولید است و یا به وسیله‌ی آن تعیین می‌شود. (۲۷)»

بدین ترتیب، نه تبدیل نیروی کار به کالا به تنهایی و بدون پیوند با واحدهای تولید/ سرمایه‌های جدا و رقیب که صرفاً به میانجی بازار با یکدیگر در ارتباط قرار دارند برای درک سرمایه‌داری کفایت می‌کند، و

نه نقش «بازارهای خودتنظیم» اگر روشن نباشد که این بازارها واسطه‌ی ارتباط و اجتماعی‌شدن واحدهای تولید جدا از یک‌دیگراند.

ج - سرمایه‌ی ناب در برابر سرمایه‌ی عام؟

اونو هرچند اثر مهم خود را در سال ۱۹۵۲ به چاپ رساند و در سال‌های دهه‌ی ۷۰ قرن بیستم در ژاپن به اوج شهرت رسید، اما در واقع در فضای فکری پیش از جنگ جهانی دوم به سر می‌برد که از حیث طرح مطالب نو در شناخت روش مارکس و خوانش کتاب سرمایه با فضای فکری پس از جنگ جهانی دوم و به خصوص اواخر دهه‌ی ۶۰ به بعد تفاوتی اساسی داشت. باید توجه داشت که بحث درباره‌ی ارزش، تأمل در روش و ساختار کتاب سرمایه، بازگشت به اثر روبین، انتشار اثر روسدلسکی و دوره‌ی دوم مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس (MEGA) بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ تحولی عمیق در زمینه‌ی خوانش کتاب سرمایه به وجود آورد. افکار اونو بدون آگاهی از این تحولات شکل گرفت.

او دو دغدغه‌ی فکری داشت: اول، چگونگی ارتباط بین نظریه‌های انتزاعی کتاب سرمایه با شرایط مشخص تاریخی که در بحث بین کوزا - ها و رونو - ها درباره‌ی سرمایه‌داری ژاپن و جدلهای راست‌کیشان و تجدیدنظرطلبان درباره‌ی شرایط آلمان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مشاهده نمی‌شد. آن‌ها یا بر نظریه‌های مجرد تأکید می‌کردند و یا بر شرایط مشخص تاریخی، و نمی‌توانستند بین این دو سطح حلقه‌ای واسط برای ارتباط برقرار کنند دوم، مواجهه با «مرحله‌ی امپریالیسم»، تفاوت بین سرمایه مارکس و امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری لنین، و این پرسش که آیا می‌توان مشخصات مرحله‌ی امپریالیستی را به‌طور مستقیم از مقوله‌های سرمایه استنتاج کرد؟ پاسخ او در نسبت دادن مقوله‌های انتزاعی سرمایه به «مرحله‌ی لیبرالیسم»، یعنی دورانی که مارکس در آن به سر می‌برد، به‌عنوان ناب‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری؛

و طرح نظریه‌ی مراحل به‌مثابه‌ی نظریه‌ای حدواسط برای پیوند بین سرمایه‌داری ناب و شرایط مشخص تاریخی خلاصه می‌شد. سکین در مقدمه بر اصول اقتصاد سیاسی اثر اونو در این باره می‌نویسد:

«اونو بعد از مواجهه با شیوه‌های متفاوت نگارش دو تن از مشهورترین کلاسیک‌های اقتصاد سیاسی مارکسیستی یعنی سرمایه‌ی مارکس و امپریالیسم لنین، برای مفهوم مرحله اهمیت بنیادینی قایل شد. اگر مارکس صرفاً مرحله‌ی لیبرال سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار داده بود و لنین مرحله‌ی امپریالیستی آن را، چنین اختلاف فاحشی در شیوه‌ی تشریح این دو نفر وجود نداشت. فوراً این فکر به ذهن اونو خطور کرد که کتاب سرمایه حاوی نظریه‌ی یک جامعه‌ی ناب سرمایه‌داری است همراه با خصوصیات مرحله‌ی لیبرال آن. پس چرا برای لنین ممکن نبود با عزیمت از تحلیل کالا به میانجی منطق اقتصاد کالایی ناب ضرورت امپریالیسم را استنتاج کند؟ پاسخ این پرسش صرفاً بعد از مطالعه‌ی موشکافانه سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ برای اونو روشن شد. در واقع این اثر هیلفردینگ تلاش می‌کرد سرمایه‌ی مالی، یعنی شکل مسلط سرمایه در مرحله‌ی امپریالیستی را مستقیماً از نظریات مارکس درباره‌ی پول و اعتبار نتیجه‌گیری کند، و در انجام این کار به شکل چشمگیری ناموفق بود. او بر انجام کاری غیرممکن کمر همت بسته بود، یعنی استنتاج تاریخ تحول سرمایه‌داری از منطق اقتصاد کالایی. و این دقیقاً روشی بود که که لنین زیرکانه از آن پرهیز کرد. منطق اقتصاد کالایی تنها قادر به ترکیب (Synthesis) یک جامعه‌ی ناب سرمایه‌داری است که در آن ارزش‌های مصرف کاملاً از شکل ارزش تبعیت کنند، نه هر جامعه‌ی مشخص سرمایه‌داری موجود در تاریخ.» (۲۸)

البته اونو با مقدمه‌ی گروندرریشه درباره‌ی روش اقتصاد سیاسی آشنا بود و می‌دانست که در سرمایه حرکتی از مجرد به مشخص وجود دارد، اما در آثار خود او نشانه‌ای از حرکت از عام (Universal) به خاص (Particular) و از خاص به فرد (Singular) و هم‌چنین مفهوم سرمایه‌ی عام و سطوح تجرید

متناسب با آن دیده نمی‌شود. نظر او درباره‌ی سرمایه‌داری ناب، خوانش و درک او را از روش مارکس بیش از پیش دور می‌کند.

مارکس در عین پیش‌روی از مجرد به مشخص، از عام به خاص و از خاص به فرد نیز حرکت می‌کند. (۲۹) او در **گروندریسه** با در نظر گرفتن مشخصه‌ها و وجوه مشترک سرمایه‌های مختلف مفهوم عام سرمایه (**allgemeine Begriff des Kapitals**) (۳۰) را به ترتیب زیر نتیجه‌گیری می‌کند:

یک) ذات سرمایه یا خصوصیات مشترک سرمایه‌های متعدد، که قادر به افزایش ارزش خویش است. یک شکل تاریخی ثروت در برابر شکل‌های دیگر آن.

دو) کل سرمایه‌ی اجتماعی پیش از آن که به شکل سرمایه‌های متعدد و مفصل‌بندی بین آن‌ها در نظر گرفته شود.

سه) سرمایه‌ی تکوین‌یافته (**gewordenes Kapital**)، یعنی سرمایه‌ای که قادر به بازتولید پیش‌فرض‌های خویش است، نه سرمایه‌ی در حال شدن (**werdendes Kapital**).

همین خصوصیات عام سرمایه است که موضوع بررسی جلد اول و دوم سرمایه است.

مارکس سپس ویژگی‌ها و حالت‌های خاصی را که انتزاع کرده بود متناسب با منطق موضوع مورد بررسی یعنی ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری، (نه علم منطق) وارد تحلیل خود می‌کند. حرکت مقولاتی، یعنی استنتاج مقوله‌ها از یک‌دیگر بر بستر این سطوح تجرید به پیش می‌رود.

نگاهی به مهم‌ترین پیش‌فرض‌های او برای برساختن مفهوم سرمایه‌ی عام دریافت روش مارکس را آسان‌تر می‌کند. این پیش‌فرض‌ها عبارتند از:

۱- کالاها به ارزش خود به فروش می‌رسند (نه قیمت بازار).

۲- عرضه برابر است با تقاضا.

۳- مزد برابر است با تامین حداقل وسایل معیشت.

۴- ترکیب اندام‌وار سرمایه، یعنی نسبت سرمایه‌ی ثابت به سرمایه‌ی متغیر برای تمام سرمایه‌ها یکسان است.

۵- نرخ ارزش اضافی، یعنی نسبت ارزش اضافی به سرمایه متغیر ثابت فرض می‌شود.

۶- مقدار اجاره‌ی زمین معادل صفر است.

مارکس آن‌گاه در جلد سوم و در مبحث سود متوسط و کاهش قهری نرخ سود به سرمایه‌های خاص می‌پردازد؛ سرمایه‌های متعددی که هم‌چون سرمایه‌ی عام عمل می‌کنند، یعنی برای خودافزایی به رقابت علیه یک‌دیگر برمی‌آیند و سپس نوبت به سرمایه‌های منفرد می‌رسد، یعنی تک سرمایه‌هایی که در شکل خاص خود هم‌چون سرمایه‌ی عام عمل می‌کنند و مبنای نظام اعتباری و سرمایه‌ی سهامی را تشکیل می‌دهند.

وی سرانجام (در فصل‌های پایانی همان جلد) به موضوع مالکیت خصوصی بر زمین و اجاره و بهره‌ی مالکانه می‌پردازد و نشان می‌دهد که چه‌گونه این امر همچون مانعی در مقابل انباشت سرمایه و تساوی نرخ سود در بخش کشاورزی عمل می‌کند و مالک زمین سهمی از ارزش اضافی تولید شده در اقتصاد را تصاحب می‌کند. (اونو برخلاف مارکس سرمایه‌ی ناب را با مبحث سرمایه‌ی اعتباری به پایان می‌برد، نه اجاره‌ی زمین) بدین ترتیب بین پیش‌فرض‌ها و مفهوم سرمایه‌ی عام با پیش‌فرض‌ها و مفهوم سرمایه‌ی ناب و همچنین روش مارکس با اونو تفاوتی اساسی مشاهده می‌شود. این پیش‌فرض‌ها نزد مارکس متناسب با انکشاف برنامه‌ی موضوع و به شکل منطقی در تحلیل مورد استفاده قرار می‌گیرند، در حالی که در نزد اونو سدی به نام **سطح مراحل** اجازه نمی‌دهد این پیش‌فرض‌ها بر مبنای الزام‌های خاص ساختار سرمایه، و تحول آن مورد بررسی قرار گیرند و نسبت خود را با تعیین‌های عام برقرار سازند. این نوع نگاه به ساختار سرمایه به شکل مفهوم‌پردازی **سرمایه‌داری ناب** و **مکمل ضروری آن نظریه‌ی مراحل** وجه تمایز مکتب اونو است. در حالی که طرفداران گرایش **دیالکتیک نظام‌مند** هر یک به نحوی در قالب مفاهیم عام و خاص به ساختار سرمایه می‌پردازند.

مارکس البته از سرمایه‌داری در شکل ناب آن سخن می‌گوید: نخست به معنای ره‌اشدن سرمایه‌داری از قید و بندهای پیش‌سرمایه‌داری و پشت سر نهادن دوران آغازین گسترش آن؛ دوم، به منزله‌ی مقوله‌ها و قانون‌های سرمایه‌داری آن چنان که در گستره‌ی نظری طرح می‌شوند، و فاصله‌ای که همواره بین نظریه و واقعیت وجود دارد. اما به نظر او سرمایه‌داری با تکامل خود به هر دو تعبیر ناب‌تر می‌شود.

به‌عنوان نمونه می‌توان معنای نخست را در جلد سوم سرمایه، مشاهده کرد:

«در نظریه فرض بر این است، که قوانین شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به شکل نابی تکامل می‌یابند. اما همواره در واقعیت این قوانین صرفاً به مرحله‌ی ناب بودن نزدیک می‌شوند. هرچه شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تکامل یافته‌تر باشد و هر چه بیش‌تر ناخالصی و آلودگی آن‌ها به بقایای حالت‌های اقتصادی پیشین از بین رفته باشد، این نزدیکی بیش‌تر است.» (۳۲)

و باز در همان مجلد:

«در هیچ جا سیال بودن سرمایه، تحرک کار و یک‌سان بودن محتوای کار برای کارگران از ایالات متحده‌ی امریکای شمالی پُرشتاب‌تر به‌نظر نمی‌رسد. در اروپا، حتی در انگلستان، بقایای فئودالیسم بر تولید سرمایه‌داری اثر می‌گذارد و آن را از مسیر خود منحرف می‌کند.» (۳۲)

اما به نظر اونو و پیروانش سرمایه‌داری فقط در دوره‌ی کوتاهی، یعنی مرحله‌ی لیبرالیسم در انگلستان (۱۸۴۰-۱۸۷۰) به شکل ناب خود نزدیک بوده و بعد از جنگ جهانی اول و به‌ویژه دهه‌ی ۱۹۳۰ هر چه بیش‌تر در راستای اقتصادی غیرسرمایه‌داری گام برداشته است؛ مدعایی بسیار غریب و برخلاف تمامی تحلیل‌های دیگر مارکسیستی. (۳۳)

د - سرمایه‌داری ناب و دشواری ارزش مصرفی

اونو و همفکرانش برای برساختن مفهوم سرمایه‌داری ناب، ارزش مصرفی را به شکل عام و ایده‌ال، بدون خصوصیات و تنوع واقعی‌اش و بدون هم‌سازی و هماهنگی‌اش با حرکت سرمایه در نظر می‌گیرند؛ و مطالعه‌ی ارزش‌های مصرف ویژه و تأثیر آن‌ها بر روند انباشت سرمایه را به نظریه‌ی مراحل سرمایه‌داری موکول می‌کنند. ولی آیا می‌توان بدون در نظر گرفتن ارزش مصرف خاص یا گروه خاصی از ارزش‌های مصرف تحلیل سرمایه‌داری ناب را به‌درستی به منزل مقصود رساند. مقایسه‌ی صورت‌بندی سرمایه‌داری ناب با روش مارکس، در موارد متعددی کاستی این رویکرد اونو را آشکار می‌کند:

اول - ارزش مصرفی نیروی کار

در گردش کالایی ساده، ارزش مصرفی کالا و مصرف آن هر دو بیرون از رابطه‌ی اقتصادی قرار دارند؛ اما در مبادله‌ی کار و سرمایه، ارزش مصرفی نیروی کار به‌عنوان یک رابطه‌ی اقتصادی ویژه نمایان می‌شود که از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است و بدون در نظر گرفتن آن امر برنامه‌ی ناممکن است؛ زیرا مصرف آن در روند تولید همانا آفرینش ارزش و ارزش اضافی است مارکس در این باره می‌گوید:

«برای این که دوست ما، صاحب پول، بتواند از مصرف کالایی ارزش بیرون بکشد، باید چنان خوش‌اقبال باشد که در سپهر گردش، یعنی در بازار، کالایی را بیابد که ارزش مصرفی‌اش از ویژگی غریب منشاء ارزش‌بودن برخوردار، و بنابراین، مصرف شدن بالفعل آن همانا عینیت‌یافتگی کار و از همین‌رو، آفرینش ارزش باشد. صاحب پول، چنین کالای ویژه‌ای را به‌واقع در بازار پیدا می‌کند: توانایی کار کردن یا به بیان دیگر، نیروی کار.» (3۴)

اما مصرف نیروی کار در روند تولید و بیرون کشیدن ارزش اضافی از آن را نباید با استفاده از ابزارهای مادی کار در روند تولید مقایسه کرد. رابطه‌ی کار و سرمایه رابطه‌ی اجتماعی است و سرمایه برای اخذ

ارزش اضافی باید کارگران را تحت تابعیت خود درآورد و بر مقاومت و مبارزه‌ی دائم آن‌ها فایق آید. این‌جا، مراد لزوماً مقاومت سازمان‌یافته نیست؛ به کار واداشتن کارگران و اخذ ارزش اضافی با اشکال گوناگون مقاومت فردی آن‌ها، از بی‌علاقگی به کار، شانه خالی کردن از کار، غیبت تا خراب‌کاری در روند تولید روبه‌رو می‌شود که سرمایه برای کنترل آن به انبوهی از مراقبان نیاز دارد. بدون توجه به این رابطه، استثمار معنای خود را از دست می‌دهد. (۳۵)

متأسفانه طرفداران اونو توجه ندارند که بدون در نظر گرفتن ارزش مصرفی ویژه‌ی نیروی کار نمی‌توان بنیادی‌ترین رابطه‌ی سرمایه‌داری ناب را تحلیل کرد. آن‌ها مقاومت و مبارزه‌ی کارگران در مقابل استثمار را نیز در روند برنامه‌ی سرمایه نادیده گرفته و به حوزه‌ی نظریه‌ی مراحل تبعید می‌کنند. از این لحاظ بین نظر آن‌ها و مارکسیست‌های سرافایی شباهت زیادی وجود دارد.

دوم - برخی ارزش‌های مصرفی خاص

وجود ارزش‌های مصرفی خاصی نیز در برخی موارد نقش معینی ایفا می‌کنند که نمی‌توان آن‌ها را در روند برنامه‌ی سرمایه‌داری ناب نادیده گرفت. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تمایز سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان: ایجاد تمایز میان سرمایه‌ی استوار و سرمایه‌ی گردان اساساً از رهگذر زمان بازگشت سرمایه و برپایه‌ی ارزش‌های مصرفی (زمان مصرف) متفاوت عناصر روند کار امکان‌پذیر است. زیرا ماشین‌آلات در روند تولید در زمان طولانی‌تری به مصرف می‌رسند و مستهلک می‌شوند تا مواد خام. (۳۶)

تمایز مجموعه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی از حیث ترکیب ارزش‌های مصرفی: در بازتولید کل سرمایه‌ی اجتماعی می‌باید علاوه بر وجه ارزشی آن، بازتولید را از حیث مادی یا ترکیب ارزش‌های مصرفی نیز مورد توجه قرار داد. یعنی کل سرمایه‌ی اجتماعی به چه نسبت از وسایل تولید، وسایل مصرف و کالاهای تجملی تشکیل شده است. (۳۷) این ترکیب در رشد تولید و گسترش بازتولید نقش به‌سزایی دارد.

تمایز زمان تولید و زمان کار: در پاره‌ای موارد زمان تولید برای تکمیل فعل و انفعال‌های زیست‌شناسانه نظیر رشد گیاهان (کشاورزی)، و شیمیایی مانند تخمیر (تولید نوشیدنی‌های الکلی) و غیره... به انجام کار نیاز ندارد. برای نمونه، بعد از شخم زدن و پاشیدن بذر، رشد و نمو دانه‌ها آغاز می‌شود، که روندی است طبیعی و زمان‌بر، بی آن‌که طی آن کار عمده‌ای انجام گیرد. این امر موجب طولانی‌تر شدن زمان تولید نسبت به زمان کار می‌شود. ایجاد این تمایز بدون توجه به ارزش‌های مصرفی ویژه غیرممکن است. (۳۸)

اجاره‌ی زمین و ارزش مصرفی: هواداران مکتب اونو با تمام تأکیدی که بر زمین به عنوان کالایی خاص دارند، با بی‌اعتنایی از کنار این مسئله عبور می‌کنند که وجود ارزش‌های مصرفی خاص یعنی محصولات کشاورزی و معدنی نیز در تحلیل اجاره‌ی زمین به عنوان بخشی از سرمایه‌داری ناب دخالت دارد. هدف مارکس برخلاف رهیافت اونو رونویسی از علم منطق هگل نیست که حرکت اندیشه‌ی ناب را در خود بررسی می‌کند. تلاش نظری او در راستای بازتولید اندیشیده‌ی منطق یک کلیت معین و مشخص، یعنی جامعه‌ی سرمایه‌داری است، با در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف کلیت اجتماعی در ارتباط و تعامل با یک‌دیگر. به سخن دیگر، واکاوی حرکت سرمایه در بستر واقعی خود، در گذر از تضاد ارزش مبادله و ارزش مصرف، تضاد کار و سرمایه، تضاد روند کار و روند ارزش‌افزایی، تضاد سرمایه‌ی ثابت و متغیر و غیره.

خلاصه کنم، اونو و پیروانش در مفهوم‌پردازی سرمایه‌داری ناب، سرمایه را به سوژه‌ای مطلق بدل می‌کنند که گویا تنها به ساز خود می‌رقصد. آن‌ها دو تضاد عمده و سازنده‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یعنی تضاد ارزش مبادله و ارزش مصرف و تضاد کار و سرمایه را به دست فراموشی می‌سپارند؛ و بدین‌سان، جامعه‌ی پرتناقض و پرافت‌وخیز سرمایه‌داری را به فضایی تصنعی از تعادل و هماهنگی بدل می‌کنند. جای شگفتی نیست که اونو محدودیت اصلی انباشت سرمایه را کمبود نسبی نیروی کار می‌داند:

«چون سرمایه با گسترش دامنه‌ی تولید خود همواره قادر به تولید وسایل تولید و مصرف بیش‌تر است، در نتیجه تا زمانی که نیروی کار، که خود به طور مستقیم توانایی تولید آن را ندارد، به اندازه‌ی کافی به شکل مازاد جمعیت در اختیارش قرار گیرد، هیچ محدودیت ذاتی انباشت آن را تهدید نمی‌کند.» (۳۹)

رابرت آلبریتون از مدافعان مکتب اونو – سکین بر این باور است که «تفسیرشان از سرمایه بایستی به‌عنوان کامل‌ترین نمونه، منبع مراجعه و راهنمای پژوهندگان باشد... عینی‌ترین معیار در تمام علوم اجتماعی... کشفی فراتر از دستاوردهای مارکس... واپسین گام در مفهوم‌پردازی سرمایه.» (۴۰) اما مطالعه‌ی دقیق‌تر آثار این نحله‌ی فکری نشان می‌دهد که این مدعایی است سخت گزافه‌گویانه. برای فراتر رفتن از نظرات مارکس باید نخست به درک درستی از آرای او دست یافت، کاستی‌های آن را شناخت، و در این راه از نظرات سایر مارکس‌پژوهان بهره گرفت. بررسی ما تا همین جا نشان می‌دهد که مکتب اونو اما از این ظرفیت و آرایش فکری برخوردار نیست.

ژان پل سارتر در جایی می‌گوید مارکسیسم افق عبورناپذیر زمانه‌ی ما است، نحله‌هایی که می‌کوشند از آن فراتر روند، به عقب بازمی‌گردند. اگر از بیان اغراق‌آمیز و غیرانتقادی او صرف‌نظر کنیم، گویی سارتر دارد سرنوشت مکتب اونو را روایت می‌کند. که به جای فراتر رفتن از مارکس به هگل بازمی‌گردند.

آشفته‌گی و تفسیرخودسرانه‌ی مکتب اونو از مارکس را بیش از هر چیز در نحوه‌ی خوانش و اصلاح کتاب سرمایه می‌توان مشاهده کرد. در قسمت بعدی این نوشتار به خوانش سرمایه به روایت اونویی و نظریه‌ی مراحل می‌پردازم.

یادداشت‌ها و منابع

۱- در فرانسه نفوذ آلتوسر و در ایتالیا نفوذ گالوانو دل‌اولپه و لوچیو کولتی مانعی بود در برابر توجه و درک رابطه‌ی بین هگل و مارکس. اما از اوایل قرن حاضر در ایتالیا تحت‌تأثیر **خوانش‌های نو** و همچنین **دیالکتیک نو** شاهد مشارکت مؤثر صاحب‌نظرانی نظیر روبرتو فینه‌چی (Roberto Fineschi)، ریکاردو بلوفیوره (Riccardo Bellofiore) و روبرتو فینه‌لی (Roberto Finelli) در سمپوزیوم بین‌المللی نظریه‌ی مارکسی هستیم.

۲- کوستاس لاپاویتساس (Costas Lapavitsas) اقتصاددان برجسته‌ی یونانی در مورد مبادله و پول تحت تأثیر ایتو قرار دارد و با او اثر مشترکی تحت عنوان **اقتصاد سیاسی پول و امور مالی** نیز به نگارش در آورده است. اما در بسیاری مسایل دیگر اقتصاد سیاسی از نظرات بن‌فاین متأثر است.

۳- هومولوژی (Homology) در بیولوژی به معنای شباهت ساختاری بین دو اندام، شباهتی که از نیای مشترک به ارث رسیده است، مانند استخوان دنبالچه‌ی انسان با گربه، و آنالوژی (Analogy) شباهت ظاهری یا کارکردی بین دو اندام در اثر شرایط تکاملی مشابه، مانند بال پرندگان با بال خفاش یا حشرات است. در این مورد منظور شباهت ساختاری بین **علم منطق هگل** و **سرمایه‌ی مارکس** است.

4- Hoff, Jan.2009. Marx Global. S .247.

5- Arthur, Christopher J. 2002, 'Review of Dialectics and Deconstruction in Political Economy', Historical Materialism 10, 1.

Arthur, C. J. (2003). 'The Problem of Use-Value for a Dialectic of Capital, In The New Dialectic and Political Economy. P 131.

Christopher J. Arthur 2006 .Money and exchange, Capital and Class. No 90. P 7.

6- Albritton, Robert and John Simoulidis (eds.) 2003, New Dialectics and Political Economy, Houndmills: Palgrave, p xix.

7- Hoff; Jan/ alexis petrioli et al, 2006, Das Kapital neu Lesen, Einleitung. S 19.

۸- ماکوتو ایتو در مورد گسترش قابل‌ملاحظه‌ی مارکسیسم در دانشگاه‌های ژاپن و به‌خصوص در رشته‌ی اقتصاد دلایل زیر را بیان می‌کند که تا اندازه‌ای قانع‌کننده است: یک) در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی استالینیسیم نظریه‌ی مارکسیستی را عقیم کرده بود. دو) در آلمان سرکوب رژیم نازی بر سنت مارکسیستی ضربات جبران‌ناپذیری وارد کرده بود. سه) در دانشگاه‌های انگلیس و امریکا اقتصاد نوکلاسیک نفوذ بسیار زیادی داشت، در حالی که در دانشگاه‌های ژاپن این مکتب اقتصادی تازه پس از جنگ دوم جهانی شروع به رشد کرد.

Itoh, makoto.1985.Value and Crisic.p 28.

9- Hoff, Jan.2009. Marx Global. S .101.

10- Sugiyama Mitsunobu, "the Word Conception of Japanese Social Science."

در مجموعه‌ای از

Barlow, Tani E.2002. New Asian Marxism p.205.

11 - Uno, Kozo.1980. Principles of political Economy. Introduction.p.26.

- ۱۲- دگرگونی بزرگ، کارل پولانی، ص ۱۱۵. این کتاب به همت محمد مالجو به فارسی ترجمه شده است.
- ۱۳- این پیش فرض ها ترکیبی است از آن چه که سکین و آلبریتون مطرح کرده اند.
- ۱۴ - Uno, Kozo. 2016. The Types of Economic policies under Capitalism. Translated by Thomas, T Sekin. P. 258.
- ۱۵- دگرگونی بزرگ، کارل پولانی، ترجمه‌ی محمد مالجو، ص ۱۵۳-۱۶۵.
- ۱۶- Sekine, T.T. 1975. Uno-Riron p. 861.
- 17- Kubota, Ken. 2009. Die dialektische Darstellung des allgemeinen Begriffs des Kapital.../ von Beiträge zur Marx-Engels- Forschung, neue Folge. S.199-224.
- ۱۸- منبع شماره ۱۴، ص ۲۶۲. آلبریتون نیز به رغم پذیرش تفاوت‌های میان این دو بر همین نکته تأکید دارد: «شباهت‌های میان علم منطق هگل و دیالکتیک سرمایه در مجموع خیره کننده‌اند.» دیالکتیک و واسازی در اقتصاد سیاسی، رابرت آلبریتون، برگردان فروغ اسدپور، ص ۱۵۷.
- ۱۹- این طرح کلی و خلاصه عیناً از مقاله‌ی دیالکتیک دستگامند از دوست گرانمایه کمال خسروی برگرفته شده است.
- 20 - Hegel, Georg Wilhelm F. 1963. Wissenschaft der Logik, Band 1. S.30
- 21 - MEGA III. Band 9. 2003.s.726.
- ۲۲- باید توجه داشت که بسته بودن «سرمایه‌داری ناب» با بسته‌بودن نظام‌های طبیعی در رئالیسم انتقادی تفاوت دارد. به نظر باسکار بسته بودن به معنای جدا کردن یک نظام طبیعی از شرایط بیرونی خود است به نحوی که کنش و واکنش بین آن‌ها به حداقل ممکن برسد تا سازوکار موضوع مورد آزمون بدون دخالت عوامل خارجی قابل مشاهده و تکرار باشد. اما در جوامع انسانی نظام‌ها اساساً بازند و این گونه انسداد و آزمون در مورد آن‌ها غیرممکن است. به بیان مارگرت آرچر جوامع هم از لحاظ بیرونی Extrinsic و هم از حیث درونی Intrinsic باز محسوب می‌شوند. یک نمونه از این اغتشاش نظری را می‌توان در مقاله‌ی نظام بسته و جامعه‌ی سرمایه‌داری ناب به قلم فروغ اسدپور در سایت نقد اقتصاد سیاسی مشاهده کرد.
- ۲۳- مانیفست حزب کمونیست، کارل مارکس و فردریش انگلس، ترجمه‌ی شهاب برهان، ص ۵۵.
- ۲۴- نظریه‌ی تکامل سرمایه‌داری، پل سوئیزی، ترجمه‌ی حیدر ماسالی، ص ۲۷۶.
- 2۵ - Uno, Kozo. 1980. Principles. Traundrisse, p. 99.
- ۲۶- به نظر مارکس تقسیم کار شرط لازم مبادله است، نه شرط کافی. نمونه کار از لحاظ اجتماعی در جماعت‌های بدوی هندی تقسیم می‌شد، گرچه محصولات به کالا تبدیل نمی‌شدند. سرمایه، جلد یکم، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، ص ۷۲. و مبادلات تفاوت میان قلمروهای تولید را به وجود نمی‌آورد بلکه قلمروهای متفاوت را در رابطه با هم قرار می‌دهد و به این گونه آن‌ها را به شاخه‌های کم‌وبیش وابسته به هم کل تولید اجتماعی بدل می‌سازد. همان‌جا، ص ۳۸۷. برای وجود مبادله، هم به تقسیم کار گسترده‌ی اجتماعی نیاز است و هم به جدایی و استقلال واحدهای تولید از یک‌دیگر.
- ۲۷ -Marx, K. 1973. Grudrisse, p.99.

۲۸ -Uno, Kozo.1980. Principles of political Economy. Introduction.p.99.

۲۹- برخلاف نظر مایکل هاینریش که معتقد است مارکس تقسیم‌بندی کتاب سرمایه بر اساس سرمایه‌ی عام را به علت مشکلات نظری کنار گذاشت و تقسیم‌بندی بر مبنای روند تولید سرمایه، روند گردش سرمایه و روند تولید سرمایه به‌طور کل را جایگزین آن کرد، روبرتو فینه‌چی اخیراً با مطالعه‌ی دست نوشته‌های ۱۸۵۷-۵۸، ۱۸۶۳-۶۳ و ۱۸۶۳-۶۵ بر این باور است که مارکس تا آخر هم‌چنان از تقسیم‌بندی سرمایه به عام، خاص و فرد پیروی می‌کرد.

برای آشنایی با نظرات هاینریش نگاه کنید به مقاله‌ی بازسازی یا ساختارشکنی؟ میکائیل هاینریش، ترجمه‌ی منصور موسوی، در کتاب بحث‌هایی درباره‌ی روش و ساختار کاپیتال، جلد اول؛ و مقاله‌ی سرمایه‌ی عام و سرمایه‌ی مارکس، ترجمه‌ی حسن. آزاد، بحث‌هایی درباره‌ی روش و ساختار کاپیتال، جلد دوم. نشر بیدار.

۳۰- وینفرید شوارتز (Winfried Schwaetz) درباره‌ی مفهوم عام سرمایه می‌گوید:

«ارزشی که بیان وحدت کالا و پول و هم‌چنین وحدت تولید و گردش در روند دورپیمایی است و در جریان آن خودافزایی می‌کند.»

Schwarz, W. 1864. Das „Kapital im allgemeinen „ und die „Konkurrenz“ im Ökonomischen Werk von Karl Marx. In Gesellschaft. Beiträge zur Marxschen Theorie. 1.S.222-247.

31-Marx, K. 1986. Kapital 111. MEW Bd 25.S.184.

32 -Marx, K. 1982. Capital 1. Penguin.p.1014.

33 -Bell, John and thomas T.Sekin. 2001. "the Disintegration of Capitalism“. P 37-56 in Phasas of Capitaist Development Edited by Robert Albritton et al.

۳۴- کارل مارکس، سرمایه، جلد یکم، ترجمه‌ی حسن مرتضوی. ۱۳۹۴، ص ۱۹۰.

35- Arthur, C. J. (2003). 'The Problem of Use-Value for a Dialectic of Capital', In The New Dialectic and Political Economy. P 131-150

آرتور در همین مقاله از کارل روسلر (Karl Rössler) در انتقاد از کتاب سرمایه چنین نقل می‌کند: «غذا در معده‌ی یک کارگر منشاء ارزش اضافی است، اما غذایی که یک اسب یا گاو خورده است چنین نقشی ندارد». و مارکس در پاسخ به او چنین می‌نویسد: «آقای روسلر ظاهراً فکر می‌کند که اگر یک اسب طولانی‌تر از آنچه که برای تولید نیروی بدنی‌اش لازم است کار کند، ارزش اضافی تولید کرده است، درست مانند کارگری که به‌جای ۶ ساعت ۱۲ ساعت کار کند... ارزش اشیاء چیزی نیست جز رابطه‌ای که انسان‌ها با یک‌دیگر دارند.»

36 -Rosdolsky, Roman. 1977. The Making of Marx's Capital. P. 85.

۳۷- همان منبع، ص ۸۶.

۳۸- منبع شماره ۲۵، ص ۱۳۹.

39 - Uno, Kozo.1980. Principles. ..., p. 88.

۴۰- به کتاب آلبریتون در منبع شماره ۲۱ مراجعه کنید.